آینده

حجازی(مطیع الدوله)

آینده نقش خیال ما است که بر جهان میافتد.هر زشتی و زیبائی، خرابی وآبادی که در کار خود می‏بینیم از نقص و کمال فکر دیروز است‏ آینهء فردا صورت اندیشه و همت امروز ما را خواهد نمود.

آینده آن کسی است که در زندگی هدف و امید دارد،از آن ملتی‏ است که هدفش استقلال است و چشم امیدش هرگز بنور آزادی بسته‏ نمی‏شود.

طفلی که بهرگونه صفت از هوش و استعداد و نیکی و پشت کار آراسته باشد هنوز مایهء خوشوقتی نیست تا آنکه مقصدی در نظر بگیرد و در آن راه پافشاری کند و اگر کودکی از درس بگریزد یا بیهوش و سرکش‏ و بد هوا باشد نگران نباید بود بشرط آنکه در کاری علاقمندی و ثبات‏ نشان بدهد.

افراد و ملل نیز از این حقیقت بیرون نیستند.مردم بزرگ مانند رومی و ایرانی وقتی شکست خوردند که در اوج عزت و عین توانائی‏ بودند و همه گونه وسایل تمدن و اسباب جنگ و جهانگیری داشتند. بیابانها سبز،شهرها و خانه‏ها همه‏آباد و روشن اما دلهاشان خراب و می‏کرد بود.از کسانی شکست خوردند که در توحش و ذلت میزیستند و حتی‏ وسائل اولیه زندگانی شهری را فاقد بودند.مغلوب شدند چون هدف ملی فراموش شده بارقه امید در خاطرشان خاموش بود،برای مال و جاه‏ بر سر هم میکوفتند یعنی هرکس بنفع آنی خود بریشه تیشه میزد و فکر شاخ و میوه نبود.استقلال و آزادی قرون بسیار،همچو روشنی آفتاب، طبیعی و بیقدر شده آن رشته یگانگی که برادران یک وطن را بهم می‏بندد از هم گسیخته بود.وقتی یک مقصود و معبود در پیش نباشد وحدت نظر و عمل از بین میرود،هر زمان که پرچم استقلال از دورگاه خیال‏ مردمی محو شده چیزی نمیگذرد که شب بی‏عشقی و ضعف و ناامیدی‏ عالمشانرا فرا میگیرد،زنجیرهای محبت گسسته یاران از هم پراکنده‏ میشوند،دشمن امیدوار ناامید انرا یکایک چون گلهء رمیده به بند می‏آورد.

آن ملت کوچک که ایرانیان بزرگ را شکست جز هدف و امید چیزی نداشت،همچو کوه کن ناچیز بود که بادلی پر از عشق بر کوه‏ گران حمله برد و نقش آرزو و قدرت خویش را بر آن رسم کرد.

ایرانیانرا در آنوقت سوز رشک و حسد و هیاهوی مقام و دولت‏ چنان کرو کور کرده بود که تیغ آهیخته را بر سر خود نمیدیدند،در تاریکی حرص و کینه بجان هم اوفتاده هرکس مشتی گرانتر میزد و تکه‏ای بزرگتر میربود غافل از آنکه بر جان خود زده و از وجود خویش ربوده است.فراموش کرده بودند که زندگانی و سرافرازی به‏ استقلال است و آزادی،و بزرگی بجوانمردی.

گوئی ایمان در کالبد ملت مشابه روح در بدن باشد،همینکه‏ آتش ایمان در میان قومی فرونشست حیات از آن امت رخت می‏بندد و زاغ بیمقدار عقاب نیم جانرا از پا درمیآورد.سراسر تاریخ و متهودات روزانه تکرار همین واقعه و اثبات این قانون است. نقش خیال امروز ما فردا پیش خواهد شد.آری ایمان و امید داریم و زنده خواهیم بود،محال است ایرانی مهر خانه و خانواده و میهن‏ را یکباره از دل براندو بمیرد،هزاران سال برادری و آزادی ضامن‏ بقای ما است،ایرانی بدوستی و مهرورزی و پرستش خاک نیاگان شهره‏ آفاق بود،عشق زن و فرزند نصیب بهشتی این زاد و بوم است.

همچو برادران ناراضی یکدیگر را روا و ناروا نکوهش کنیم‏ گریبانها بدریم و بر سر هم بکوبیم،خانه را زیر و زبر کرده بشکنیم‏ و خراب کنیم،مهلک نخواهد بود مشروط بر انکه یادتان نرود برادریم‏ و هدف واحد داریم،لکن بدانیم که این داد و بیداد و خرابیها را جبران‏ کردن بآسانی نخواهد شد.

خوشبختانه بدوری رسیده‏ایم که حب نوع در دل بشر چون‏ صبح صادق طلوع کرده و عصر طلائی آغاز شده یعنی بزرگان جهان‏ دانسته‏اند که افتخار جاوید در تسخیر دلهای زنده است نه فتح خاک‏ بیجان.آری چگونه ممکن است دل انسانی از مشاهده اینهمه ستمکاری‏ و بدبختی بدرد نیاید و فکر تازه‏ای برای کشتن خوی سبعیت در نهاد بشر و پرهیز از این خونریزی و قساوت نکند.ملتها فهمیده‏اند که‏ اگر براه انصاف بروند نعم دنیا بهمه خواهد رسید و اگر برادران افتاده‏ را بلند کنند کمک بیشتری در جنک با طبیعت و فراهم کردن وسایل‏ آسایش خواهند داشت.

جهان آینده براساس فرزانگی و عدل و عاطفه استوار خواهد بود،در چنین عالی میتوان هدف و امید داشت.بر ما است که از اکنون‏ نقش آینده را بدست عقل و انصاف بکشیم و در اجرای آن کوشان‏ باشیم.